

## فهم پدیده احساس شکست و پیامدهای آن در میان مهاجران در شهر تهران<sup>۱</sup>

سارا شریفی یزدی\*، سید احمد فیروزآبادی\*\*

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۲)

### چکیده

به دلیل پیچیدگی مطالعه عواطف و احساسات مهاجرین، فرآیند مهاجرت و احساسات ناشی از آن کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است. روش تحقیق این مطالعه کیفی است و از روش تحلیل مضمون استفاده شده است. مصاحبه‌ها با ۶۵ مشارکت‌کننده تا اشیاع مفهومی ادامه یافت. مشارکت‌کنندگان از کلینیک‌های روانشناسی در ۵ منطقه‌ی تهران به صورت هدفمند و با نمونه‌گیری سهمیه‌ای انتخاب شدند. مشارکت‌کنندگان در پژوهش از میان مهاجران نسل‌های اول و دوم ۲۵ تا ۴۵ ساله انتخاب شدند. نتایج پژوهش نشان داد تجارب شکست مهاجرین با پیامدهایی مانند کاهش مشارکت اجتماعی، احساس تبعیض و طردشدگی، احساس ناتوانی، فشار روحی، کاهش احساس تعلق، و انزوای اجتماعی همراه است. طرد و فرسایش سرمایه‌ی اجتماعی مهاجران موجب حس دیگری‌بودن، فاصله‌گیری، ترس، و ناتوانی برای ادغام اجتماعی می‌شود. در نهایت، نتایج این پژوهش نشان داد که مهاجران برای محافظت از خود در برابر احساس شکست استراتژی‌هایی چون فاصله‌گیری، مدارای اجباری، مقابله به مثل یا مهاجرت دوباره را پیشه می‌کنند.

**کلیدواژه‌ها:** مهاجرت، احساس شکست، تجربه زیسته، طرد اجتماعی، استراتژی‌های انطباق.

۱. این مقاله برگرفته از رساله دوره دکتری نویسنده نخست می‌باشد.

\* دانش‌آموخته جامعه‌شناسی، گروه توسعه و سیاست‌گذاری اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

E-mail: sarahsharifiy@gmail.com

\*\* دانشیار جامعه‌شناسی، گروه توسعه و سیاست‌گذاری اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

E-mail: afirouzabadi@ut.ac.ir

## مقدمه

پدیده مهاجرت سبب در کنارهم قرارگرفتن افرادی با فرهنگ‌های گوناگون در سراسر جهان شده است. ابعاد مختلفی از پدیده مهاجرت مورد بررسی قرار گرفته است. باین حال، تجربه زیسته مهاجرین، فرآیند مهاجرت و احساسات ناشی از آن کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است. وضعیت عواطف و احساسات مهاجرین پیچیده است. احساسات متضادی چون امید و نوستالوژی، گناه و جاه‌طلبی، بخش‌های جدانشدنی از تجربه زیسته مهاجرین است (بکاگنی<sup>۱</sup>، ۲۰۱۵). باتوجه به مهاجرپذیری بالای شهر تهران نسبت به سایر نقاط کشور، مسائل مهاجرت افراد به این شهر بیشتر به چشم می‌خورد. افراد مهاجر در تهران با شناختی که از محیط پیدا می‌کنند، عکس‌العمل‌های متفاوتی از خود بروز می‌دهند و همچنین در این راستا تغییر و تحولاتی در سطح خانوار و حتی فردی اتفاق می‌افتد؛ تغییراتی که در راستای انطباق و سازگاری با شرایط موجود می‌تواند زمینه‌های رفتن یا ماندن مهاجران را تحت تأثیر قرار دهد. با تحقق یافتن مهاجرت به دلایل مختلف و ورود خانواده‌های مهاجر به کلان‌شهر تهران، مهاجران اولین تجربه‌های حضور خود در مقصد را با تفاوت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و محیطی جستجو خواهند کرد. با مهاجرت نه تنها محل زندگی افراد تغییر می‌یابد، بلکه وضعیت اجتماعی و روانی آنها هم دچار دگرگونی می‌گردد. این دگرگونی‌ها را می‌توان شامل تغییر در دانستنی‌های فردی، تغییر در رفتارهای فردی و اجتماعی و همچنین تغییر در وضعیت اقتصادی و اجتماعی دانست. مهاجرین به تهران بخشی از هویت، سرمایه اجتماعی و ارتباطی‌شان را در جامعه مبدأ به جای می‌گذارند؛ لذا برای دستیابی به جایگاه اجتماعی مطلوب‌شان بیشتر از غیرمهاجرین در معرض خطر ناکامی و شکست قرار دارند.

در همین راستا، ابعاد روان‌شناختی، و محیط اجتماعی دائماً با یکدیگر در تعاملند (بیگدلی<sup>۲</sup>، ۲۰۰۹). اگرچه احساسات بیشتر به مثابه سازه‌ای روان‌شناختی شناخته شده است، اما بخش عمده‌ای از عوامل مؤثر بر خلق آن همچون مهاجرت، ماهیتی اجتماعی-فرهنگی دارند (لورمن<sup>۳</sup>،

- 
1. Boccagni
  2. Bigdeli
  3. Luhrmann

۲۰۰۷؛ وایتلی<sup>۱</sup>، (۲۰۱۱). احساس طردشدگی مهاجران (شارپلی<sup>۲</sup>، ۲۰۰۱؛ فیرسن<sup>۳</sup>، ۲۰۰۶)، تجربه تبعیض<sup>۴</sup>، جایگاه اجتماعی-اقتصادی پایین<sup>۵</sup>، تجارب زیسته خانواده‌های<sup>۶</sup> مهاجر (لینسکات<sup>۷</sup> و ونوس، ۲۰۱۳)، جایگاه فرومایه و بیگانه (ستلن و کانرگری<sup>۸</sup>، ۲۰۰۵ و ۲۰۰۷) این افراد، از عوامل اصلی شکل‌دهنده احساس شکست هستند. نظر به اهمیت مهاجرت در شکل‌گیری احساس شکست و شیوع بالای بیماری‌های روانی در میان مهاجران دارای احساس شکست (کانرگری<sup>۹</sup> و فیرن، ۲۰۰۵؛ شارپلی<sup>۱۰</sup>، ۲۰۰۱؛ دویلر<sup>۱۱</sup>، ۲۰۱۵؛ وگا<sup>۱۲</sup>، ۲۰۰۶) مهاجرت می‌تواند نوعی اندوه فرهنگی برای افراد جامعه مبدأ و جامعه مقصد به ارمغان بیاورد (مارتا<sup>۱۳</sup>، ۲۰۰۱؛ دسوزن<sup>۱۴</sup>، ۲۰۰۶). از این رو، این مطالعه به دنبال مطالعه فهم احساس شکست، علل، پیامدها و استراتژی‌های مهاجرین نسل اول (که خود مستقیم از روستا و شهرهای کوچک به تهران آمده و ساکن شده‌اند) و نسل دوم (فرزندان مهاجران نسل اول که متولد تهرانند) است.

#### چارچوب مفهومی

آلن و گیلبرت<sup>۱۵</sup> (۲۰۰۲) شکست را حس مبارزه شکست‌خورده<sup>۱۶</sup>، حس از دست‌دادن و کاهش رتبه اجتماعی تعریف می‌کنند. شکست یا مستقیم به تعارض‌های درون‌فردی مربوط است یا به عدم توفیق در دستیابی به منابع اجتماعی و مادی. احساس شکست وقتی در مورد انسان به کار برده می‌شود، با پیچیدگی‌های فراوانی روبروست. به عبارت دیگر، علاوه بر جایگاه اجتماعی خارجی که بیرون از فرد وجود دارد و تلاش او را بر می‌انگیزد که مقام خود را در اجتماع بالا ببرد، هر انسانی جایگاه درونی دارد که بر مبنای آن اهداف

1. Whitley
2. Sharpley
3. Fearon
4. Experiencing Discrimination
5. Low Socio-Economic Status
6. Childhood Trauma
7. Linscott & Van Os
8. Selten & Cantor-Graae
9. Cantor-Graae
10. Sharply
11. DeVylder
12. Vega
13. Marta
14. Desouzan
15. Allan & Gilbert
16. Sense of Failed Struggle

و آرزوهایی برای خود انتخاب کرده و به سمت آنها حرکت می‌کند (رود<sup>۱</sup>، ۲۰۰۱). از این رو، او نه تنها به دنبال موقعیت اجتماعی بالاتر می‌رود، بلکه دوست دارد در تمایلات شخصی خود توانمند شود. در نتیجه این احساس شکست در انسان نه تنها از دست دادن جایگاه اجتماعی، بلکه نرسیدن به اهداف و تمایلات شخصی را نیز شامل می‌شود (نسه<sup>۲</sup>، ۱۹۹۸).

گیلبرت (۲۰۰۰) سه حالت را تعریف کرد که در آن امکان تجربه احساس شکست از سوی فرد بیشتر است:

۱. شکست در رسیدن به هدف و یا از دست دادن منابع حمایتی،
  ۲. فرد از سوی اجتماع مورد حمله و انتقاد قرار گیرد و کنار گذاشته شود،
  ۳. علاوه بر اینکه ممکن است فرد از سوی اجتماع آماج حملات قرار گیرد، این اتفاق ممکن است از سوی خود فرد نیز رخ دهد. اهداف و جاه‌طلبی‌های غیرقابل دسترس، خود انتقادگری بی‌مورد، مقایسه خود با دیگران از نمونه‌های مربوط به عوامل مخرب درونی هستند.
- در همین راستا طبق نظریه روان‌شناسی اجتماعی افرادی که با وقایع پرتنش زندگی به‌خوبی سازگار می‌شوند، دارای نگرش‌های سرسخت‌اند (کوباسا، ۱۹۷۹). مفهوم سرسختی در رابطه با کنار آمدن با فشار روانی، مطرح است. افراد سخت‌رو، در واکنش به شرایط فشارهای زندگی، کمتر دچار اختلالات روانی می‌شوند. مفهوم سخت‌رویی<sup>۳</sup>، دارای سه مؤلفه است:
۱. تعهد (پذیرفتن نقشی فعال در زندگی خود) (کوباسا، مادی و کان، ۱۹۸۲).
  ۲. کنترل (کنترل نقطه مقابل درماندگی ست) (کوباسا، مادی و کان، ۱۹۸۲).
  ۳. مبارزه‌جویی: پی بردن به ارزش رشد شخصی و تغییر آن مستلزم انعطاف‌پذیری است. مهاجرت اغلب پدیده‌ای پرفشار است اما جستجوی ثبات برای حفظ حس ایمنی خود همیشه وسوسه فرد را برمی‌انگیزد (دیماثو، ۱۹۷۶).
- در نواحی مهاجرپذیر، پیوند اجتماعی از طریق دوستی با سایر مهاجران در پیدا کردن شغل و سازگاری با محیط جدید به‌دست می‌آید (اوشی<sup>۴</sup>، ۲۰۰۲). شبکه‌های اجتماعی میزان عوامل فشارزای درونی را تسهیل می‌کنند. این شبکه‌ها حمایت‌های عاطفی و فرصت‌هایی برای

---

1. Rohde  
2. Nesse  
3. Hardness  
4. Oishi

اعمال اجتماعی معنی دار برای فرد ایجاد می کنند و عزت نفس و سلامت روانی اش را ارتقاء می دهند. به عبارت دیگر شبکه های اجتماعی، به نوعی تأمین کننده بخشی از سرمایه اجتماعی مهاجران هستند (کارولین<sup>۱</sup>، ۲۰۰۰: ۱۰۹-۱۰۸).

### پیشینه تحقیق

در ارتباط با شکست مهاجران در نیل به اهداف مهاجرت و پیامدهای آن مطالعات متعددی انجام شده است. ستلن و کانترگرایی (۲۰۰۵) مدل شکست اجتماعی را بر پایه مهاجران غیرقانونی بنا کردند. آن ها معتقدند که این مفهوم از طریق جایگاه فرمان برداری و بیگانه بودن محدود می شود. مطالعات نشان می دهند که اغلب، تبعیض ناشی از طردشدگی یا فرودست شدن، احساس شکست اجتماعی اقلیت های نژادی و قومی را باعث می شوند (شارپلی، ۲۰۰۱؛ فیرن، ۲۰۰۶؛ ولینگ، ۲۰۰۶). همچنین احساس تبعیض و آگاهی از کمبودهای اجتماعی می تواند زمینه ساز شکست اجتماعی شوند (هارل<sup>۲</sup>، ۲۰۱۱). بیماری های روانی میان مهاجرین و گروه های اقلیت قومی بیشتر از سفیدپوستان است (کانترگرایی، ۲۰۰۵؛ فیرن، ۲۰۰۶؛ شارپلی، ۲۰۰۱). به دلیل موقعیت های نابرابر در جامعه آمریکایی، سیاه پوستان این کشور حس شکست اجتماعی بیشتری نسبت به دیگر اعضای جامعه دارند (او، ۲۰۱۵؛ هارل، ۲۰۱۱).

منر<sup>۳</sup> (۲۰۱۸) معتقد است عوامل محیطی و اجتماعی همچون مهاجرت، فقر، محیط شهری، جدایی زودهنگام، بیکاری و... موجب شکل گیری مشکلات ذهنی و شکست اجتماعی مهاجران می شود. بر اساس پژوهش وگا<sup>۴</sup> (۲۰۰۶) نیز احتمال بیماری های روانی در مهاجرین نسل اول نسبت به بومی ها بیشتر است که یکی از اصلی ترین دلایل آن احساس شکست اجتماعی میان مهاجرین است. مطالعات وایتلی حاکی از آن است که تجربه شکست اجتماعی میان مهاجران، به ویژه اقلیت رنگین پوست با بیماری های روانی و اسکیزوفرنی همراه است. کرچو (۲۰۱۲) نیز در مطالعه ای از روایت مهاجرین دریافت که تجربه اجتماعی گروه های مهاجر و نقش تبعیض به عنوان شرایط حیاتی شکست اجتماعی در میان مهاجرین است. به طور کلی، عواملی چون تبعیض، تعرض جنسی، دزدی، کودک ربایی، همگی منجر به احساس شکست در میان مهاجرین می شوند.

1. Caroline
2. Harll
3. Maner
4. Vega

در این فرآیند شکست اجتماعی بدل به کنش اجتماعی ای می‌شود که در آن افراد تمسخرشدن و پیش‌داوری، تبعیض خشونت‌آمیز و ترس از سقوط را تجربه می‌کنند (کرچو، ۲۰۱۲). به‌طور کلی، مطالعات قبلی اختلالات روانی و جایگاه اجتماعی را از منظر بالینی و روانشناختی بررسی کرده‌اند. در واقع، پژوهش‌های این حوزه بیشتر بر ابعاد روانی و فردی تکیه دارند و کمتر به ابعاد اجتماعی شکست در میان مهاجران پرداخته‌اند.

### روش تحقیق و داده‌ها

روش تحقیق این مطالعه کیفی است. برای گردآوری داده‌ها از تکنیک مصاحبه نیمه‌ساخت‌یافته، و در تفسیر داده‌ها از روش تحلیل مضمون استفاده شده است. مصاحبه‌ها تا اشباع نظری (۶۵ نفر) ادامه یافت. سوژه‌های تحقیق از کلینیک‌های روانشناسی در ۵ منطقه تهران به‌صورت هدفمند، با نمونه‌گیری سهمیه‌ای انتخاب شدند. به‌طور هدفمند کلینیک‌هایی از مرکز (منطقه ۶)، شرق (منطقه ۸)، شمال (منطقه ۱)، غرب (منطقه ۵)، و جنوب (منطقه ۱۸) انتخاب شدند. سوژه‌های این پژوهش افرادی هستند با سه معیار اصلی ۱. ادعای مراجع، ۲. تشخیص درمانگر (افراد که بنا به هر دلیلی به کلینیک مراجعه کرده و سپس مشخص شده که دارای احساس شکست در مهاجرت بوده‌اند) و ۳. آزمون احساس شکست، وارد مطالعه شدند. در هر کلینیک ابتدا با درمانگران دارای مدرک دکترای روانشناسی بالینی گفتگو کردیم. ایشان مراجعینی را که پس از انجام آزمون (و با تشخیص درمانگر) دارای احساس شکست تشخیص دادند را با رضایت شخص جهت انجام مصاحبه معرفی کردند. به‌طور میانگین هر مصاحبه یک ساعت و ۱۰ دقیقه به‌طول انجامید.

نزدیک به ۵۵ درصد مشارکت‌کنندگان در پژوهش، زنان بوده‌اند. از حیث سنی مشارکت‌کنندگان در چهار گروه سنی از متولدین ۱۳۵۳ تا ۱۳۷۰ تقسیم‌بندی شدند و برای هر گروه سنی نسبتی نزدیک به ۲۵ درصد در نظر گرفته شده است. یک‌سوم مشارکت‌کنندگان متأهل بوده‌اند. از حیث تحصیلات مصاحبه‌شوندگان بسیار متکثر و متنوع‌اند. گرچه که بخش اعظم سوژه‌ها دارای لیسانس می‌باشند، اما مشارکت‌کنندگان این مطالعه از یک‌سو شامل چند نفر دارای دکترای تخصصی نیز می‌باشند و از سوی دیگر سوژه‌های دارای مدرک ابتدایی را شامل می‌گردد.

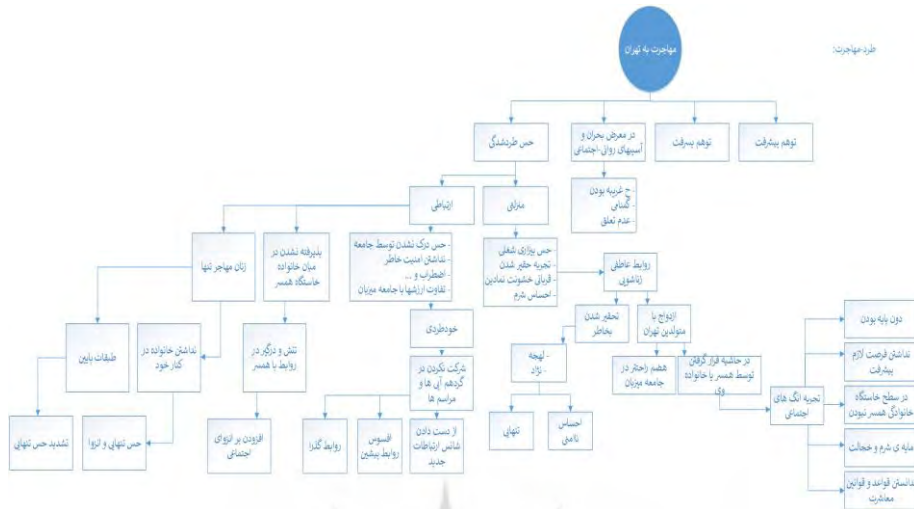
## یافته‌ها

### (۱) پیامدها و چالش‌های احساس شکست مهاجرت

تجربه مهاجرت با فرصت‌ها و آسیب‌های جدی روبه‌روست. اغلب هزینه‌های روحی و روانی مهاجرت بیش از امتیازاتی است که فرد دریافت می‌کند. بسیاری از مشارکت‌کنندگان بعد از مهاجرت دچار نوعی خمودگی، افسردگی و سردرگمی هویتی شدند. مهاجران آشنایان و اقوام خود را پشت سر می‌گذارند تا در شهر بزرگ‌تر با امکانات بهتری زندگی کنند. اکثر مشارکت‌کنندگان نیاز به یک هم‌کلام و دوست را به شدت احساس می‌کردند.

تغییرات ناشی از مهاجرت از دلایل اصلی نگرانی و استرس‌هاست و راه را برای برنامه‌ریزی‌های کوتاه‌مدت می‌بندد. برای دسته‌ای مهاجرت راهی برای دور شدن از تنش‌ها، مشکلات و محدودیت‌های جامعه است. در آن زمان است که جلای وطن، خانه‌به‌دوشی و مهاجرت معنا می‌یابد. مهاجران در این نقطه راهی برای بهبود شرایط نمی‌یابند و در صورت وجود شانس حتی کوچک، دلیلی برای پرداخت بها نمی‌بینند. به عبارت بهتر، ایشان به دنبال یک زندگی عادی و به‌زعم خود منطبق‌تر با خواسته‌ها یا هویت جدیدشان هستند. آزادی‌های بیشتر، فائق آمدن بر شانس کم پیشرفت‌شان در جامعه، دوری از تنش‌های روزمره از مصادیق گزاره پیشین است. به‌طورکلی‌تر، آن‌ها مهاجرت و جابجایی را تنها راه‌حل نجات می‌دانند. دلایل بسیاری برای مهاجرت افراد وجود دارد اما در اکثر گفتگوها کلیدواژه «بهتر شدن» تکرار می‌شد. با میل به زندگی بهتر، افراد برای خود انتظارات غیرمعقولی پرورش می‌دهند که مانع لذت از تجربه نقل مکان می‌شود. این تجربه معمولاً افراد را سرخورده و خسته می‌کند.

باتوجه به این‌که مهاجران از روستا و شهرهای کوچک به کلانشهر تهران، از بسترهای فرهنگی - اجتماعی خود بریده می‌شوند و خود را در بستر اجتماعی جدید می‌یابند، بیش از سایرین در معرض بحران و آسیب‌های روانی-اجتماعی‌اند. بر اساس این مطالعه مهاجرینی که به کلینیک‌های روان‌شناسی مراجعه کرده‌اند، اغلب دارای احساس طردشدگی هستند و غریبگی، گمنامی و احساس عدم تعلق از مواردی است که آنان را می‌آزارد. همچنین حس تعلیق در جامعه میزبان، میان مهاجران بسیار شایع بوده است.



شکل ۱: مدل شماتیک مهاجرت به تهران و چالش‌های آن

### ۱-۱) طردشدگی اجتماعی

طردشدگی در تجربه مهاجران ابعاد گوناگونی دارد: ۱. شغلی، ۲. منزلتی، ۳. ارتباطی.

#### ۱-۱-۱) طردشدگی شغلی

براساس نتایج این پژوهش در بُعد شغلی مهاجران با سرمایه انسانی پایین معمولاً شغل‌های دون پایه‌تری کسب می‌کنند. حتی در صورت یافتن شغل متناسب با تخصص‌شان به‌زعم خود به دلیل داشتن لهجه و ارزش‌های فرهنگی متفاوت، وظایف بیشتری نصیب‌شان می‌شود. بنابراین، منزلت شغلی پایین از آسیب‌هایی است که مهاجرین با آن روبه‌رویند. این عوامل موجب نارضایتی، از خودبیگانگی و بیزاری شغلی در بسیاری از مهاجرین گشته است.

«من جنوبی‌ام ولی از بچگی اومدم تهران. لهجه جنوبی دارم حداقل ته‌لهجه. یه روز برای مصاحبه به‌عنوان مشاور رفته بودم یه مرکز مشاوره طرفای دروس. صاحب‌کار گفت رزومه‌ات خوبه اما با این لهجه، شما نمی‌تونین به مشتری‌های ما مشاوره بدین. اکثر مراجعان ما تهرانی‌اند و با شما احساس هم‌دلی نمی‌کنن. داشتم کل راه برگشت رو به‌این فکر می‌کردم که من جام کجاست؟». (فائزه، ۳۳ ساله، زن، مجرد، فوق لیسانس)



### ۱-۱-۲) طردشدگی منزلتی

از دیگر آسیب‌های مهاجرت، تجربه تحقیر و نداشتن منزلت اجتماعی است. تحقیرشدگی میان اعضای جامعه به‌وضوح دیده نمی‌شود بلکه در لفافه ارتباطات اجتماعی و به‌طور تلویحی، ایشان از شهرستانی یا مهاجر بودن خود احساس شرم می‌کنند.

«رفته بودیم یک کوه. تازه خودمو با تهران یکی می‌دیدم. دلتنگی خانواده‌م داشت یادم می‌رفت. بیهو دوست‌پسرم برگشت گفت این شوخی شهرستانی‌ها چیه؟ انگار آب یخ روم ریختن. اون‌جا فهمیدم که من هیچ وقت با اینا یکی نمی‌شم. حس کردم از خودم خجالت‌زده باید باشم». (الهام، ۲۹ ساله، زن، مجرد، لیسانس)

این مفهوم گاهی جنبه جدی‌تری در ارتباطات عاطفی و زناشویی می‌گیرد. افراد شریک عاطفی و جنسی‌شان را به‌خاطر محل تولد، لهجه و نژاد تحقیر می‌کنند. در این مرحله فرد حتی در حوزه خصوصی و در خانواده‌اش احساس امنیت نمی‌کند. مهاجرانی که همسرشان متولد تهرانند، از طرف خانواده همسر در حاشیه قرار می‌گیرند و انگ‌هایی تجربه می‌کنند که دال بر نداشتن فرصت‌های لازم برای پیشرفت، دون پایه بودن، نداشتن آموزش مناسب، در سطح خاستگاه خانوادگی همسر نبودن، مایه شرم و خجالت، ندانستن قواعد و قوانین معاشرت است. «می‌گن دختره دهاتی آب نمی‌بینه وگرنه شناگر ماهریه». (المیرا، ۳۶ ساله، زن، متأهل، لیسانس)

### ۱-۱-۲-۱) مهاجرت و حس دیده‌نشدن

غرق شدن در زندگی کلان‌شهر و پیچیدگی‌هایش باعث خودکم‌بینی، ناچیزپنداری و گاه حس حماقت می‌شود.

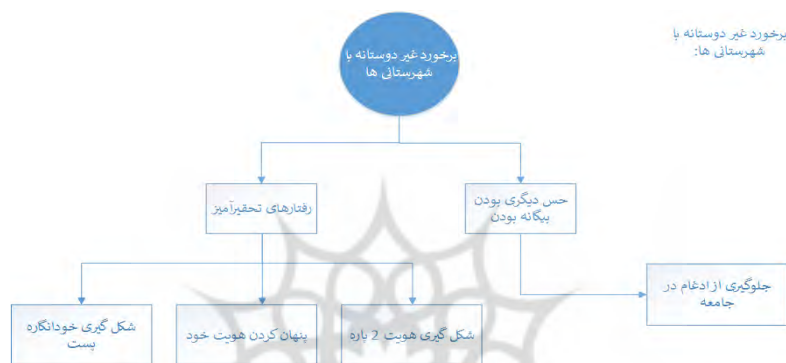
«تهران خوبه و آ تهران‌ها نه. آ من شمالی‌ها که با اون آب‌وهوا و با اون شرایط بزرگ شدم، بعضی موقع‌ها، بعضی زرنگ بازی‌ها رو که می‌دیدم زانو می‌زدم پیش اینا می‌گفتم خدایا آدم چقدر می‌تونه زرنگ باشه. بعضی موقع‌ها بچه‌بازی درآوردم شاید. در صورتی که بچه‌بازی نبود، من بچه دهاتی‌ام. اصلاً ما به چشم نمی‌ایم». (اکبر، ۴۰ ساله، مرد، متأهل، سیکل)

### ۱-۱-۲-۱) برخورد غیردوستانه نسبت به مهاجرین

برای برخی مهاجرت باعث تجربه رفتارهای غیردوستانه شده است. آن‌چه که این گروه را بیش

از سایرین، روز به روز در حاشیه می‌برد، همین حس دیگری و بیگانه بودن است که از حل شدن‌شان در جامعه جلوگیری می‌کند. رفتارهای تحقیرآمیز موجب شده که برخی هویت خود را پنهان کنند، که موجب شکل‌گیری هویتی دویاره برای این افراد شده است.

«سخت بود. نمی‌فهمیدم چرا آدم‌ها می‌گن تو تهران باید مواظب باشی. نگمی از شهرستان اومدی چون این‌جا شهرستانی بودن چیز خوبی نیست». (زهرا، زن، مجرد، ۳۵ ساله، فوق لیسانس)



شکل ۲. مدل شماتیک برخورهای اجتماعی با مهاجرین

### ۱-۱-۳) طرشدگی ارتباطی

مهاجرین (به‌ویژه مهاجران طبقات پایین و زنانی که تنها به تهران مهاجرت کرده‌اند) به‌خاطر فقدان خانواده، احساس تنهایی و انزوای شدید می‌کنند. ازدست‌دادن خانواده به‌عنوان هم‌کلام و از معدود پل‌های ارتباطی با محیط اجتماعی است که باعث اتخاذ خودطردی و کناره‌گیری از جمع شده است.

«خانواده نیستن. با کی ارتباط بگیرم؟» (پگاه، زن، متأهل، ۳۲ ساله، فوق لیسانس)

بریدن و پشت سر گذاشتن شهری که سال‌ها فرد در آن ریشه دوانده، روابط و مناسبات اجتماعی‌ش را در آن شکل داده، موجب احساس تنهایی و فقدان می‌شود. فرد با مهاجرت، سرمایه اجتماعی خود را از دست می‌دهد. مهاجرین مجبور به بنا کردن روابط جدید می‌شوند. بخش قابل توجهی از انرژی مشارکت‌کنندگان برای ساختن روابطی صرف می‌شود که به راحتی در شهر خود داشته‌اند و با مهاجرت آن را از دست داده‌اند.

«از فولادشهر به اصفهان و بعد تهران؛ ولی چه‌طور بگم همین جوری کانکشن‌هام کمتر

شد». (سیاوش، مرد، مجرد، ۴۱ ساله، دیپلم)

## ۲-۱) تنهایی

به زعم مصاحبه‌شوندگان مهاجرت یکی از پرتنش‌ترین پروسه‌های زندگی‌شان بوده است. بسیاری از مهاجرین دچار تردید و سردرگمی برای ماندن یا رفتن می‌شوند. این تصمیم تأثیر بزرگی بر روند زندگی افراد دارد. دل‌کندن و مهاجرت از جایی که در آن ریشه دارند، چه مطلوب و چه نامطلوب درآورد است. بنابراین، بسیاری از مهاجران خود را گرفتار مشکلات روحی و روانی می‌دانند. گروهی خود را در جامعه میزبان تنها می‌یابند و برای رهایی از این حس به مهاجرت معکوس تن می‌دهند. برخی از سوژه‌ها مهاجرت و از دست دادن ارتباطات را منشأ بروز مشکلات روحی و افسردگی تلقی می‌کنند.

«همین‌جوری کانکشن‌ها کم‌تر شد و دیرشن بیشتری پیدا کردم». (سیاوش، مرد، مجرد،

۴۱ ساله، دیپلم)

تجربه تنهایی منتج از مهاجرت آن‌چنان روزگار سختی بر این سوژه‌ها تحمیل کرده که سعی در پاک‌سازی و فراموشی خاطرات داشته‌اند و حتی از حرف‌زدن پیرامون آن تجارب سرباز می‌زنند.

«نقل مکانم از اصفهان به تهران دوران سختی شد برای من. تنهایی، جدایی، دوری،

این سختی‌ها باعث شد که من سعی کنم خاطراتم رو حذف کنم». (داوود، مرد، طلاق

گرفته، ۳۶ ساله، لیسانس)

افرادی که از روستا و شهرهای کوچک به تهران مهاجرت کردند به‌خاطر از هم‌گسیختگی ارتباط با شبکه‌های اجتماعی محلی و تفاوت فرهنگی احساس بی‌کلامی دارند. فقدان ارتباطات عاطفی نزدیک در شهر مقصد موجب می‌شود فرد حتی بهای سنگینی برای سلامتی جسم و روان خود دهد. برخی به خاطر فقدان حمایت‌های اجتماعی کافی در خطر مرگ قرار می‌گیرند.

«توی زندگی خیلی احساس تنهایی می‌کنم... دوست دارم یک لحظه هم شده پدر و

مادرم کنارم باشن. برای یک لحظه دوست دارم پیششون باشم. مشکلم رو بگم. حرف

بزنم باهاشون. خیلی سخته مهاجرت، خیلی سخته... چند وقت پیش یک تجربه

حاملگی خارج از رحم داشتم، قشنگ داشتم می‌مردم. اگر خواهرشوهرم نبود منو نمی

رسوند به بیمارستان، من مُرده بودم. شوهرم اصلاً متوجه نشده بود. فکر کن توی این

وضعیت مالی و کار چقدر می‌تونه بی‌مسئولیت باشه که منو باردار کنه». (خدیدجه، زن،

متاهل، ۴۳ ساله، سیکل)

نداشتن پشتوانه و حامی در میان مهاجرین خلائی است که ایشان را به تنهایی سوق می‌دهد. نوعی احساس کمبود که سوژه‌های طبقات اقتصادی ضعیف‌تر سعی دارند با همسان‌سازی ظاهر و پوشش خود با سایرین آنرا پوشش دهند. در نتیجه این سبک زندگی، تحمل فشار اقتصادی بیش از توان آنهاست. نتیجه می‌شود تربیت فرزندان مصرف‌گرا. از نظر ایشان حس بی‌کسی تنها دارای بار احساسی نیست. بلکه بار جسمی سنگینی نیز در پی دارد. شروع یک زندگی جدید برای یک مهاجر انرژی‌بر و طاقت‌فرساست.

### ۱-۳) افسردگی

مهاجرت افراد را از خانواده، دوستان و نزدیکان دور می‌کند. در واقع، یکی از پُریسک‌ترین انتخاب‌های افراد مهاجرت است. شروع کردن از صفر و یا حتی گاهی زیر صفر در جایی غیر از زادگاه، کاری سخت و طاقت‌فرساست. ضرباتی که سوژه‌ها از آن یاد می‌کنند. دلتنگی، غربت و پشیمانی است که به احساس افسردگی مهاجرین دامن می‌زند. دل‌تنگی برای خانواده، دوستان، خانه، شهر و حتی دلتنگی برای بو و صداها آشنا از جمله مواردی‌اند که سوژه‌ها را آزار می‌دهد. تفاوت فرهنگ و لهجه منجر به نوعی بلا تکلیفی می‌شود که یک مرحله طبیعی از نقل مکان به یک فرهنگ دیگر است. بیشتر مهاجرین این تجربه را داشته‌اند. بی‌اهمیتی به تفریح و نداشتن پاتوق برای ارتباط‌گیری با دوستان و وقت‌گذرانی، تقاضای کمک نکردن، فقدان فردی برای دردودل، خراب کردن پل‌های پشت سر، ناشناخته‌ها، تصور غیرواقع‌بینانه از مهاجرت، احساس تنهایی همگی زمینه افسردگی را فراهم می‌کنند.

نداشتن فضایی امن برای استقرار و کار باعث شده که افراد احساس بی‌پناهی و تنهایی کنند و تا مرز بی‌خانمانی هم پیش روند.

«تا مرز افسردگی رسیدیم. این شد زندگی ما. من از کارتن خواب هم کمتر بودم. الان

به چشم کسی نمیام». (اکبر، ۴۰ ساله، مرد، متأهل، سیکل)

افسردگی ناشی از مهاجرت افراد را به سبکی ناسالم از زندگی سوق داده که منجر به مصرف

الکل، کاهش وزن و مصرف سیگار می‌شود.

«بعد از کندن از شهری که تا اون سن درس خوندم، دچار افسردگی شدم در سطحی

که صبح‌ها پا می‌شدم، سیگار، چایی، سیگار، چایی، سیگار، چایی. عملاً صبح پا

نمی‌شدم. در روز ۲ ساعت می‌خوابیدم. سطح نیکوتین رو در نظر بگیر. کلاً هم غذا

نمی‌خوردم. یهو ۱۸ کیلو وزنم کم شد. به وضع بی‌خودی». (افسانه، زن، مجرد، ۳۹ ساله، لیسانس)

#### ۴-۱) گمنامی

گمنامی حسی دوگانه است. از سویی برای مهاجرین لذت‌بخش است. نوعی حس آزادی به همراه دارد. ایشان از کنترل فضاهای اجتماعی کوچک رها می‌شوند. از سوی دیگر، گمنامی به مهاجرینی که در شهر خود دارای منزلت و سرمایه اجتماعی بالا بوده‌اند، حس خودکم‌بینی و تنهایی القاء می‌کند.

«از این شهر و گمنامیش راضی‌ام اما از دوازده سالگیم همش حس کردم به غریبه‌ام... اصلاً شدم به بی‌ریشه. مثل به قایم. نه ترک‌ها به خاطر لهجه فارسم ترک می‌دونم، نه فارسا به خاطر شناسنامه‌م تهرانی حسابم می‌کنن. حتی خانواده همسر سابقم سر شهرستانی بودن مسخره می‌کردن». (ساناز، زن، مطلقه، ۳۸ ساله، دیپلم)

#### ۵-۱) مهاجرت و تجربه شخصی افراد در محیطی جدید

مهاجرت با خود فضا و انسان‌های جدید بر سر راه افراد می‌گذارد. عدم تأیید و پذیرش اجتماعی موجب کناره‌گیری آن‌ها از جامعه می‌شوند. افراد پیشاپیش خود را کنار می‌کشند تا جامعه آن‌ها را پس نزند. فضای اجتماعی کلانشهر تهران نسبت به روستا و شهرهای کوچک پیچیده‌تر است. به عبارتی به‌تازگی ورود به جامعه‌ای متفاوت افراد را در لاک خود فرو می‌برد.

«معیارهای گفتمان ما مختلفه... حتی حاضر نیستند تجربه من رو گوش کنند. نگاه بالا به پایینه... من همیشه در انجمن‌های ادبی رفت‌وآمد داشتم. توی شهرستان همه فکر می‌کنند این نویسنده‌ها در تهران غول و اسطوره‌های عجیب‌غریبند مخصوصاً اون موقع که اینترنت هم زیاد نبود و محدود بودم» (مریم، زن، مجرد، ۳۲ ساله، دکترا)

#### ۶-۱) تفاوت‌های فرهنگی

یکی از مشکلات مهاجرت، تطبیق خود با فرهنگ جامعه میزبان است. آنها به دلیل تفاوت ارزشی و باوری، کمتر در تهران حل می‌شوند. حتی در صورت قدمت اقامت حس تعلق کم‌رنگی دارند. مدت اقامت کوتاه‌مدت و عدم سازگاری در نتیجه آن از عوامل تأثیرگذار بر احساس شکست مهاجرانند. بنابراین، همیشه فاصله‌ای میان خود و سایرین را حس می‌کنند. حسابگر دانستن افراد در جامعه میزبان موجب احساس تنهایی و بی‌کسی‌ست که پیوند اجتماعی مهاجرین با سایرین را

سست تر می‌کند.

«آدم تو تهران فرق داشتن با من. ذهن‌شون دودوتا چارتایی بود. تنها بودم». (آزاده، زن، متأهل، ۴۴ ساله، فوق لیسانس)

#### ۱-۷) حساسیت‌های فرهنگی متفاوت

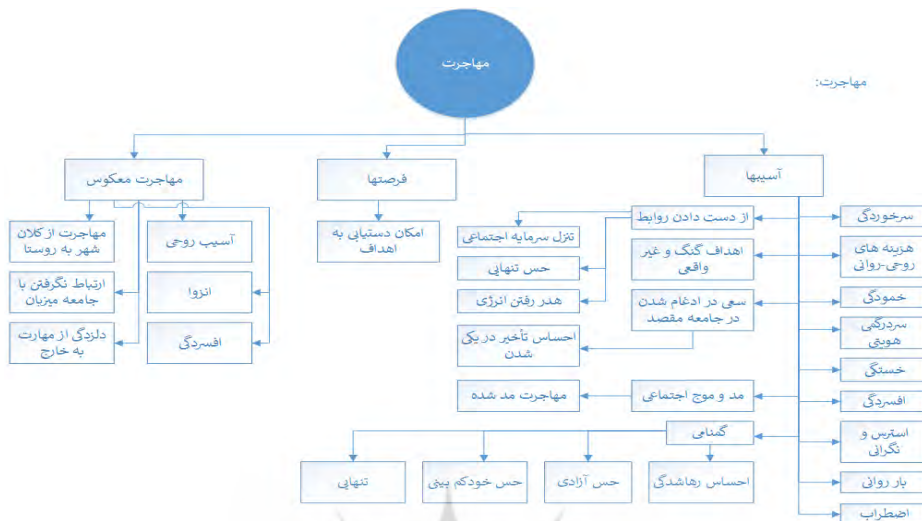
وجود تابو و خط قرمزهای متفاوت در کلان‌شهر سوژه‌ها را دچار نوعی سردرگمی فرهنگی می‌کند. به عبارتی جابه‌جایی مرز و خطوط ارزشی برای مدتی زمان و توان‌شان را نشانه می‌رود.

«فضای روابط در اینجا نسبت به بچه‌های شهرستان بازر، آزادتر و راحت‌تره. اینجا روابط عاطفی و جنسی دارن. خیلی سخت بود برای من اولش و یادمه که تابوهای زیادی داشتیم که کم‌کم به یک نقطه تعادل رسید. اما اوایل خیلی اذیتم می‌کرد. مثلاً وارد مناسبات عاشقانه شدن و فضای اون آدم‌ها خیلی سخت بود برام چون آدم‌هایی بودند با مطالباتی که هنوز برای من زوده. (می‌خنده) برای من که از شهرستان اومدم، این تطبیق‌پذیری سخت بود». (سعیده، زن، مجرد، ۳۴ ساله، دکترا)

#### ۱-۸) احساس غربت (عدم تعلق)

احساس غربت در شکل «از دست دادن» ظاهر می‌شود. مهاجرین کم‌تر تمایل دارند موقعیت‌های جدید را تجربه کنند. هر امری می‌تواند حس نوستالوژی را در مشارکت‌کنندگان زنده کند، یک مزه، یک منظره، یک صدا و حتی یک بو. این مجموعه باعث احساس تنهایی در مهاجرین می‌شود. هر چه مهاجرت به جای دورتری باشد و احتمال بازگشت کمتر، غم غربت آزاردهنده‌تر می‌شود. به این ترتیب، مهاجران جوان به خارج از کشور عمیقاً طعم غربت را می‌چشند.

جدایی از خانواده یا محیط همیشگی به احساس تنهایی در مهاجرین دامن می‌زند. «تو مدرسه همه دوستا و فامیلامون رفتن خارج؛ ولی ما نتونستیم بریم؛ چون بابام ممنوع‌الخروج بود، به خاطر فعالیت‌های سیاسیش تو دهه ۶۰. این سخت بود. اولین جایی بود که حس کردم جدا از جامعه‌ام. همین‌طور بزرگ شد حس جداییم از جامعه». (علی، مرد، مطلقه، ۴۳ ساله، فوق دیپلم)



شکل ۳: مدل شماتیک پیامدهای مهاجرت

## ۲) استراتژی‌های مواجهه با شکست در مهاجرت

مهاجرت خود یک استراتژی برای دوری از شکست و ناکامی‌های زندگی است. یافتن فرصت‌های پیشرفت (به دنبال زندگی بهتر، امنیت خاطر، تغییر جایگاه طبقاتی، بهره‌گیری از امکانات فرهنگی کلانشهر، پیشرفت فرزندان)، میل به زندگی بهتر، آزادی زنان، یافتن راه فرار و رهایی از شرایط موجود، اثبات قدرت تصمیم‌گیری (اثبات احساس کنترل بر شرایط زندگی) از جمله دلایل جذابیت مهاجرت است. انتخاب مهاجرت معکوس راه‌حل رفع دل‌تنگی (رفع تنهایی و فاصله) است. برخی از افراد برای یافتن افراد هم‌مسلك و کاهش احساس تنهایی مهاجرت می‌کنند. مهاجرت با هدف در پیش گرفتن خودطردي میان دهه شصتی‌ها، گمنامی، تنهایی و انزوا به ارمغان می‌آورد.

### ۲-۱) مهاجرت معکوس<sup>۱</sup>

دسته‌ای از مشارکت‌کنندگان از تهران به شهرهای کوچک‌تر و روستاها مهاجرت معکوس کرده‌اند. آنها با جامعه میزبان ارتباط نگرفته‌اند، خود را غریبه و جدا از جامعه می‌بینند و آسیب‌های روانی جدی مانند افسردگی، بیماری‌های روان‌تنی و اقدام به خودکشی را متحمل می‌شوند. برخی با دیدگاهی همواره نوستالوژیک و آرامش‌بخش نسبت به روستا برای یافتن آرامش پس از تجربه

جدایی از جامعه مبدأ تن به مهاجرت معکوس به روستا می‌دهند. این کار عملاً نوعی راه‌حل برای دوری از دلهره‌های فرآیند جدایی و انگ‌های اجتماعی است.

«همیشه/این فانتزی رو داشتیم که می‌رفتم یه روستایی. همیشه فکر می‌کردم روستا جونش، عصاره جونش غلیظ‌تره. الان تو وامق آباد هستم و آخر هفته‌ها میام کرمان. به نظرم مهاجرت زیر پای آدم رو خالی می‌کنه. هویت آدم رو کم‌رنگ می‌کنه». (صحرا، زن، مطلقه، ۳۷ ساله، دیپلم)

رفتن و فرار به حاشیه تهران، نزدیک‌ترین راه‌حل برای افرادی است که به‌اجبار محیط کار، نزدیک‌ترین نقطه غیرشهری در کنار کلان‌شهر را برمی‌گزینند. مشارکت‌کنندگان پس از رسیدن به مرحله‌ای از تغییر و تجربه اجتماعی میل به برون‌رفت از تهران و مهاجرت به شهرستان دارند. این مهاجرت معکوس به روستا و شهرهای کوچک با واکنش تند خانواده‌ها روبه‌رو است. آن‌ها این حرکت را معادل پس‌رفت و ازدست‌دادن شانس موفقیت می‌دانند، شکلی از اتلاف انرژی و استعداد.

«مثلاً کار تو افغانستان با یونسکو... دیگه قبل و بعدش من اون آدم سابق نبودم. اومدم به دهقان. تصمیم به مهاجرت به دهقان در واقع برای خانواده ما که اصالتاً اهل تهران نبودن، همیشه عجیب بود. فرهنگ (تأکید) همیشه در تهران بود. حالا اون چیزی که ما داشتیم در اهواز و خوزستان حساب نمی‌شه. انگار اصل فرهنگ و غنای فرهنگی در تهران بود. شهرهای دیگه فرهنگ نداشتن. آگه مهاجرت از تهران برای بیرون رفتن بود از کشور، پیشرفته. آگه مهاجرت از تهران به جای دیگه‌ای بود، معادل پس‌رفته. به‌خاطر همین تصمیم گرفتم که اون فاز کاری رو بذارم کنار و اصلاً از تهران مهاجرت کنم. اینا برای من نقطه‌ی بزرگی بود». (زهرا، زن، مجرد، ۳۵ ساله، فوق لیسانس)

## ۲-۲) تلاش در جهت ادغام در جامعه مقصد

تلاش برای تهرانی‌شدن اصطلاحی است که بسیاری به آن اشاره کرده‌اند. حس تأخیر در یکی‌شدن با جامعه میزبان برای افرادی که در سنین زیر هجده سال به تهران مهاجرت کرده‌اند، بسیار پررنگ است. در صورتی که افرادی که در سنین بالاتر به تهران مهاجرت کرده‌اند، نوعی دوگانگی احساسی به‌این شهر دارند. تمایل به یکی‌شدن با تهرانی‌ها در کنار حفظ حداقل‌هایی از جامعه مبدأ، اصولی است که با کمی جرح و تعدیل همچنان در زندگی ایشان نقش دارد. میل به انطباق اجتماعی، در



طبقات و خرده فرهنگ‌هایی که در موقعیت حاشیه‌ای قرار گرفته‌اند، کم‌تر است به نحوی که حتی در تهران با هم‌روستایی یا همشهری و هم‌زبان‌های خود ارتباط برقرار می‌کنند.

### ۲-۳) راه فرار

مهاجرت تنها و آخرین راه‌هایی از شرایط موجود برای دسته‌ای از افراد مورد مطالعه است. ایشان معتقدند که این وضعیت دیگر قابل تحمل نیست، باید از آن فاصله بگیرند و راه جدیدی بیابند. در عمل مهاجرت شانس دوباره برای آفرینش روابط و پایه‌های زندگی است، شروعی تازه در فضایی با انتخاب شخصی به دور از جبر جغرافیایی. گاه فضای جامعه و زیست در آن برای مشارکت‌کنندگان دشوار می‌شود و به دنبال راهی برای دوری از تنش، مشکلات و محدودیت‌های جامعه می‌گردند. به این ترتیب، ترک منزل، جلای وطن، خانه‌به‌دوشی و مهاجرت معنا می‌یابد. برخی مهاجرت و تغییر مکانی که در آن زیست می‌کنند را راه معقول و مناسبی می‌یابند. به عبارت بهتر، آن‌ها به دنبال یک هویت جدید یا زندگی عادی و به‌زعم خود منطبق‌تر با خواسته‌هایشان (آزادی‌های بیشتر، فائق آمدن بر شانس کم پیشرفت‌شان در جامعه به‌خاطر عقایدشان، دوری از تنش‌ها و...) هستند. افراد دلایلی نظیر تساهل، انعطاف‌پذیری، تحمل عقاید و سلیقه‌ها، پذیرش عناصر نوی غیرسنستی را از دلایل خود برای تصمیم به مهاجرت ذکر کرده‌اند و تغییر فضای فیزیکی زیست را بهترین راه‌حل یافته‌اند. آینده نامعلوم و گنگ شاید یکی از اصلی‌ترین دلایل مهاجرت است.

«یه روز داشتم با رفیقم صحبت می‌کردم. داشت از ایران می‌رفت. گفت همه از ایران می‌رن به خاطر شرایط بد. اون کسانی که شرایط بد رو درست کردن موندن (می‌خنده)». (نیما، مرد، طلاق گرفته، ۳۹ سال، لیسانس)

### ۲-۴) یافتن افراد هم‌مسلك

دسته‌ای از مشارکت‌کنندگان مزیت عمده مهاجرت خود را یافتن انسان‌هایی چون خود می‌دانند. آن‌ها در شهر خود احساس بیگانگی و تنهایی شدید دارند و از این طریق دردشان را کاهش داده‌اند.

«شهر بزرگ و شهر کوچک با هم فرق داره. توی کلانشهر امکان بیشتری داری تا آدمای شبیه خودت پیدا کنی. گرچه همون آدمایی رو هم که پیدا می‌کنی، تبدیل می‌شن به یه اقلیت در یک جامعه بزرگ‌تر؛ چون نقاط مشترک پیدا می‌کنی باهاشون». (سیمین، زن، مطلقه، ۳۸ ساله، دکترا)

## بحث و نتیجه‌گیری

شاید در نگاه نخست احساس تنهایی، شایع‌ترین مشکل بعد از مهاجرت به نظر برسد، اما این همه داستان نیست. مهاجرت باعث تحمیل هزینه‌های روحی و روانی گوناگون مانند خمودگی، افسردگی، سردرگمی هویتی، ازدست‌دادن روابط اجتماعی، تلاش بی‌وقفه برای ادغام در جامعه مقصد، آنومی، و گم‌نامی می‌شود. همچنین حس طردشدگی در مهاجرین (حس غریبه‌بودن، عدم تعلق، ذره بودن و تعلیق در جامعه میزبان) باعث احساس شکست در مهاجران می‌گردد. طردشدگی در تجربه مهاجرین ابعاد مختلفی همچون طرد شغلی، منزلتی و ارتباطی دارد. این احساس برای مهاجرین و زنانی که از دایره ارتباطات جدا افتاده‌اند پررنگ‌تر است. زنان به‌خاطر محدودیت‌های ساختاری و القایی (انگاره ضعیف بودن، ترس از پیشرفت، احساس گناه برای مادران، قدسی‌نمایی نقش زن) راه رسیدن به اهداف فردی برایشان سد شده است. از همین روی، زنان از تبعات تجارب شکست بیش از مردان هراسانند. آن‌ها باور دارند که در صورت تجارب ناموفق، امکان بازاندیشی در تجارب‌شان را ندارند. ترس از اعمال هزینه‌های روانی و مالی بر نزدیکان مانع اصلی زنان در گذر از تجارب شکست است.

فاصله گرفتن از اهداف و برنامه‌های زندگی به‌دلیل جنسیت از مصادیق عمیق احساس شکستند. افراد دارای احساس شکست نوعی بی‌تفاوتی و دل‌زدگی اجتماعی را با خود یدک می‌کشند. احساس جداافتادگی و دل‌کندگی از جامعه در این افراد پررنگ است. فقدان حس تعلق اجتماعی (بی‌اعتمادی موجب کاهش تعهد جمعی می‌شود)، مسئولیت‌پذیری و همدلی پایین، فردگرایی افراطی از دیگر خصوصیات این گروه است. با کاهش سه ضلع سرمایه اجتماعی مهاجرین (اعتماد عمومی، شفافیت و پویایی شبکه) طی چند سال اخیر شیب نزولی تعلق اجتماعی مهاجرین تندتر شده است. شکست در اخذ موقعیت اجتماعی از مصادیق ناامیدی است. عدم موفقیت در روابط اجتماعی محیط کار، زمینه‌ساز شکست ارتباطی و کاری به حساب می‌آید. روابط کاری برای مهاجرین و زنان چالش‌های بیشتری دارد. به‌عبارتی، احساس شکست ناشی از تنهایی، تحقیرشدگی، طردشدگی در ارتباطات کاری، همگی از موارد زمینه‌ساز خودطردي و احساس شکستند.

افراد مهاجر به‌دلیل عدم آشنایی با ظرافت‌های فرهنگی کلانشهر از دایره ارتباطات (دوستانه، کاری و خانوادگی) به حاشیه رانده شده‌اند. در نتیجه، شانس‌های پیشرفت را از دست می‌دهند.

ممکن است زبان و توانایی‌های وابسته به زبانی به‌عنوان یک مانع در برقراری ارتباط عمل نمایند. این پدیده به‌وضوح در بین سوژه‌هایی که از شهرستان به کلان‌شهر آمده‌اند مشهود است. عبارات و اصطلاحات عامیانه ممکن است سوءتعبیر شده و یا حتی توهین‌آمیز تلقی شوند. این پدیده در میان مهاجرینی که زبان مادری‌شان با زبان رسمی کشور متفاوت است بیشتر دیده می‌شود. در نتیجه، از جمله پر اهمیت‌ترین اقسام شکست مهاجرین می‌توان به شکست ارتباطی اشاره کرد که شامل احساس سرخوردگی در ارتباطات انسانی، طیف گسترده‌ای از روابط کاری، احساسی، خانوادگی و اجتماعی است.

دخالت خانواده‌ها، وضعیت اقتصادی، بیکاری، تنش‌های کاری و موقعیت اجتماعی مهاجرین بر شرایط روانی و در نتیجه شکست عاطفی آن‌ها مؤثر است. احساس رهاشدگی در خانواده خاستگاه، فقدان پیوند عاطفی سالم با والدین (به‌ویژه پس از جدایی والدین) موجب شکست عاطفی در بزرگسالی می‌شود. احساس رهاشدگی در مهاجرین فعال شده و اغلب آنان با اینکه خودشان مهاجرت را برگزیده و یا مجبور به ترک دیار خود شده‌اند، این احساس واژگونه در آنان شکل می‌گیرد که گویا افراد مهم زندگی، آنان را رها کرده‌اند. به‌این ترتیب، سوژه از ترس رهاشدگی مجدد، با افراد جدید ارتباط عمیق برقرار نمی‌کند و همین امر بر شدت تنهایی، گوشه‌نشینی و ناتوانی در جذب جامعه جدید می‌افزاید.

افرادی که بعد از مهاجرت دچار احساس رهاشدگی می‌شوند، برای جلوگیری از احساس تنهایی و متعاقب آن احساس شکست ناشی از فقدان غیرقابل اجتناب، از برقراری روابط صمیمانه دوری می‌گزینند. این افراد در چارچوب فرآیندهای تداوم این احساس، معمولاً افراد مهم زندگی خود را به‌گونه‌ای انتخاب می‌کنند که به احتمال زیاد آن‌ها را رها کنند. آن‌ها در قبال چنین همسر و شریکی، واکنش‌های شدیدی نشان می‌دهند و اغلب دچار عشق‌های آتشین می‌شوند. احساس رهاشدگی با احساسات و کنش‌های دیگری مانند اطاعت ارتباط پیدا می‌کنند. در چنین وضعیتی، فرد معتقد است اگر کارهایی را که دیگران از او می‌خواهند، انجام ندهد، بدون شک او را تنها می‌گذارند. علاوه‌براین، حس رهاشدگی با وابستگی بی‌کفایتی مرتبط است. این دست از افراد، معتقدند اگر دیگران آن‌ها را طرد کنند، نمی‌توانند به‌تنهایی مشکلات‌شان را حل کنند. احساس شکست به‌ویژه میان مهاجرین منتج به حس نقص و شرم می‌شود. همواره این افراد از ترس آگاهی سایرین به نقص و کمبودهایشان، ارتباط با جامعه را قطع و رها می‌کنند. در نتیجه منزوی می‌شوند

یا تن به روابط گذرا می‌دهند.

شکست عاطفی با خود گاه تمایل به مهاجرت معکوس و عزلت‌گزینی به همراه داشته و دارد که شکلی از خود تنبیه‌گری، خود ناتوان‌سازی<sup>۱</sup> و از دست دادن عامدانه فرصت‌های پیشرفت به همراه دارد. برخی مهاجرین از خودناتوان‌سازی ناخودآگاه به‌عنوان یک مکانیسم دفاعی برای بقاء استفاده می‌کنند. افراد برای فرار از احساس شکست دست به خودناتوان‌سازی می‌زنند. این گروه که ترس از شکست دارند برای مراقبت از عزت نفس خود موقعیت‌هایی را برمی‌گزینند که در آن، موفقیت به توانمندی خود فرد و شکست به عوامل بیرونی نسبت داده شود. از این‌رو افراد خودناتوان‌ساز به‌طور عمدی خود را در موقعیت نامناسبی قرار می‌دهند که شکست خویش را به دلیل وجود آن موقعیت نامساعد جلوه دهند و اگر در چنین شرایطی موفق شدند آن را حاصل توانمندی خویش بنامند.

مهاجرین به تهران، برای یافتن جایگاه منزلتی، شغل مطلوب، موقعیت اقتصادی باثبات‌تر، آزادی‌های اجتماعی و مدنی پررنگ‌تر، یافتن هم‌کلام ترک دیار کرده‌اند. ناکامی در تحقق این اهداف موجب احساس شکست از مهاجرت به تهران شده است. میان مهاجرین به‌خاطر عدم دستیابی به جایگاه مطلوب در جامعه میزبان، برخوردهای غیردوستانه، حس دیگری بودن، میل به مهاجرت برون مرزی بیشتر است (راموس و کاریانا، ۲۰۱۵). گروه دیگر مهاجرین که همراه با خانواده مهاجرت کردند برای این گروه کنشی انتخابی نبوده است؛ لذا احساس بی‌قدرتی برایشان پررنگ‌تر از گروهی است که در بزرگسالی و به‌شکل خودخواسته مهاجرت کرده‌اند. افرادی که با مهاجرت به دنبال جبران شکست کاری خود بودند، برای یافتن شغل در جامعه مقصد موفق‌تر عمل کردند، ولی معمولاً مشاغلی غیرمرتبط و دون پایه‌تر از تجارب کاری و تحصیلی خود یافته‌اند. مهاجرین دارای تحصیلات تکمیلی موقعیت شغلی‌شان را در شأن خود نمی‌یابند و به‌خاطر تصلب در ساختار و خودی‌گزینی حاکم بر کلانشهر، ادبیات کلامی خاص، گزینش‌های ویژه، منش متفاوت و... در خارج از کانال ارتباطی قرار می‌گیرند. جامعه میزبان با نگرشی خاص، افراد (به‌ویژه مهاجرین) را مورد قضاوت قرار می‌دهد. احساس تبعیض، حس دیگری بودن مهاجرین موجب خودطرودی از جامعه می‌شود. طرد در محیط کار برای مهاجرین با توهین‌هایی دال بر عدم آشنایی با مناسبات زندگی کلانشهر همراه است. آن‌ها به دلیل عدم آشنایی با شیوه

ارتباط‌گیری جامعه مقصد (به‌ویژه در سال‌های نخست) وضعیت روانی مناسبی ندارند. وضعیت روانی مهاجرین بر چگونگی ارتباط در محیط کار تأثیرگذار است.

مهاجرین دارای احساس شکست در عرصه شغلی، اغلب دارای عزت نفس پایین، برداشت‌های منفی (اندرسون، ۲۰۱۵)، خودسانسوری، حس خود ناکارآمدی... هستند. به‌همین دلیل مجبور به اثبات دوچندان توانمندی‌های خود و تبعیت از قوانین نانوشته در محیط شغلی‌اند. مهاجرین با تغییر مکان زندگی، موقعیت‌های اقتصادی ساخته‌شده را از دست می‌دهند و به امید خلق موقعیتی بهتر تن به تبعات مهاجرت داده‌اند. حاصل نشدن این هدف افراد را به نوعی ناکامی و حس بی‌قدرتی سوق می‌دهد. فاصله از شبکه‌های اجتماعی حمایتی\_سنتی موجب می‌شود مشکلات اقتصادی بیشتر لمس شود. با وجود نارضایتی از شرایط موجود به خاطر مشغله‌های اقتصادی کمتر پذیرای تغییرند. بنابراین، راه برای پذیرفتن فرصت‌های پیشرفت بر ایشان مسدود است. فقدان پشتوانه مالی و عاطفی ترس از مشکلات مالی، حفظ موقعیت موجود، مهاجرت برون‌مرزی و احساس سرخوردگی در میان مهاجرین را موجب می‌شود. مهاجرین به‌دلیل گسست از جامعه مبدأ این امکان را ندارند که به اندازه کافی از منزلت و ارتباطات خانوادگی خاستگاه خود بهره ببرند و به خلق جایگاهی کاملاً خودساخته و منوط بر تلاش صرفاً شخصی مجبور می‌شوند. ناکامی در منزلت مطلوب، این گروه را دچار احساس شکست کرده است. رفتارهای تحقیرآمیز و برخوردهای نابرابر، ایشان را در موقعیت‌های دون‌پایه‌تر قرار می‌دهد.

زنان مهاجر سبک زندگی آزادانه‌تر و فشارهای اجتماعی کمتری را در تهران نسبت به جامعه مبدأ تجربه می‌کنند. فاصله از خانواده و نزدیکان گاه نوعی حس رهاشدگی به ارمغان می‌آورد که پتانسیل درگیر شدن به انحرافات اجتماعی در این گروه را افزایش می‌دهد. این انگ‌های اجتماعی افراد را دچار احساس سرخوردگی و انزوای اجتماعی می‌کند. برخی از زنان پس از جدایی و یا مرگ نزدیکان به خاطر فرار از قضاوت‌های بی‌رحمانه اجتماعی و امکان پیشرفت به تهران مهاجرت کرده‌اند. علی‌رغم جایگاه نامطلوب، به‌خاطر بدنامی در جامعه مبدأ خود را محتوم به زندگی در تهران می‌دانند. در نتیجه حس طردشدگی، برای فرار از تنهایی تن به ارتباطات نابرابر می‌دهند و معمولاً سوءاستفاده‌های اخلاقی، جنسی و مالی را متحمل می‌شوند. گروه دیگر (در واکنش به قضاوت‌های اجتماعی) هر نوع ارتباط عاطفی با جنس مخالف را پس می‌زنند.

هم‌خانگی و رابطه عاشقانه در تهران برای افراد دارای گرایش‌های هم‌جنس‌گرایانه بس آسان‌تر

از شهرستان است. مهاجرت امکان دوری جویی از نزدیکان و نگاه‌های قضاوت‌گرشان را برایشان فراهم می‌کند. گمنامی در کلانشهر موجب بازشناسی هویت و عدم خودسانسوری می‌شود. میل به مهاجرت برون‌مرزی در میان این گروه بالاتر است. نسل دوم مهاجر همجنس‌گرا برای فرار از خانواده، انگ‌های اجتماعی و کسب تأیید اجتماعی به مهاجرت معکوس و انجام فعالیت‌های خیریه رو می‌آورند. افرادی که از کودکی به تهران آمده‌اند، به‌خاطر آشنایی با مناسبات اجتماعی و ارتباطی در کلانشهر موفق‌ترند. اما گروه دارای خانواده‌های کنترل‌گر، به‌دلیل تهدید به ترک کردن و سلب امتیازات اقتصادی توسط والدین دچار دوگانگی ارزشی می‌شوند. مدیریت عاطفی و ذهنی والدین فشار روانی سنگینی با القای احساس گناه فرزند ناخلف بودن در پی دارد. برخی راه فرار را دوری از خانواده می‌دانند. در این گروه شماتت‌گری، خودسرزندی، نشخوار فکری، حسرت و خشم پررنگ است. مهاجرین تحت تأثیر حس تنهایی و طردشدگی در مهاجرت بر روابط عاطفی و دوستانه بیشتر سرمایه‌گذاری می‌کنند. به‌بن‌بست رسیدن در زندگی عاطفی برای این گروه تنها یک شکست نیست؛ بلکه بیشتر به‌معنای درهم‌ریختن ستون‌های اعتماد و امید است. شکست عاطفی برای این گروه، بیکاری، ترک تحصیل و اعتیاد به‌همراه دارد.

#### منابع

- Aldao, A., S. Nolen- Hoeksema, & S. Schweitzer (2010). Emotion Regulation Strategies Across Psychopathology: A meta-analytic review. *Clin Psychol Rev*, (30): 217-237.
- Allan, S., & P. Gilbert (2002). Anger And Anger Expression In Relation To Perceptions Of Social Rank, Entrapment And Depressive Symptoms, *Personality and Individual Differences*, 32: 551-565.
- Anderson, J. W. (2009). Organizational Shunning: The Disciplinary Functions of Non-Sense. *Atlantic Journal of Communication*, 17(1): 36-50.
- Bartels, J. M., & S. Magun- Jackson (2009). Approach-Avoidance Motivation And Metacognitive Self-Regulation: The Role Of Need For Achievement And Fear Of Failure, *Learning and Individual Differences*, 19: 459-463.
- Bigdeli, S., & H. Bai (2009). Triune Model Of Anxiety And Its Application To Anxiety Reduction In Learning And Teaching Environments, *TESL Canada Journal*, 27(1):103-114.
- Bocagni, P., & L. Baldassar (2015). Emotions on the Move: Mapping the Emergent Field of Emotion and Migration, *Emotion, Space and Society*, 16: 73-80.
- Caroline, B. B. (2000). *Migration theory: Talking across discipline*, New York, Routledge.
- Cooper, C., C. Morgan, M. Byrne, P. Dazzan, K. Morgan, G. Hutchinson, & others (2008). Perceptions Of Disadvantage, Ethnicity And Psychosis. *The British Journal*

- of Psychiatry*, 192(3):185–190.
- Deci, E. L., & R. Ryan (2002). Overview of self-determination theory: An organismic dialectical perspective.
- Desouzan, R. (2006). Migration and Mental Health. *Psychology and Development Societies*, 18(10):1-14.
- DeVylder, J. E., E. P. Lukens, B. G. Link, & J. A. Lieberman (2015). Suicidal ideation and Suicide Attempts Among Adults with Psychotic Experiences: Data from the Collaborative Psychiatric Epidemiology Surveys. *JAMA Psychiatry*, 72(3): 219–225.
- Dimatteo, M. R. (1976). *The Psychology of Health, Illness and Medical Care*. California University of California.
- Fearon, P., J. B. Kirkbride, C. Morgan, P. Dazzan, K. Morgan, T. Lloyd, & R. M. Murray (2006). Incidence of Schizophrenia And Other Psychoses In Ethnic Minority Groups: Results From The Mrc Aesop Study, *Psychological medicine*, 36(11):1541-1550.
- Gilbert, P. (2000). Varieties of submissive behavior as forms of social defense: Their evolution and role in depression, Subordination and defeat: An evolutionary approach to mood disorders and their therapy, 3-45.
- Kobasa, S. C., S. R. Maddi, and Khan, S. (1982). Hardiness And Health: A Prospective Study, *Journal of Personality and Social Psychology*, 42(1): 168-177.
- Lin, Y., Q. Zhang, W. Chen, J. Shi, S. Han, X. Song, et al. (2016). Association Between Social Integration and Health among Internal Migrants in ZhongShan, China. *PLoS ONE*, 11(2): e0148397. doi:10.1371/journal.pone.0148397.
- Linscott, R. J., & J. van Os (2013). An Updated and Conservative Systematic Review and Meta-Analysis of Epidemiological Evidence on Psychotic Experiences in Children and Adults: on The Pathway from Proneness to Persistence to Dimensional Expression Across Mental Disorders. *Psychological Medicine*, 43(6): 1133–1149. <https://doi.org/10.1017/S0033291712001626>.
- luhrmann, T. M. (2007). Social Defeat and The Culture of Chronicity: or, Why Schizophrenia Does So Well Over There and So Badly Here Culture, *Medicine and Psychiatry*, 31:135–172, 2007. Springer Science Business Media, LLC, DOI:10.1007/s11013-007-9049-z.
- Maner, J. K., C. N. DeWall, R. F. Baumeister, & M. Schaller (2007). Does social exclusion motivate interpersonal reconnection? Resolving the "porcupine problem." *Journal of Personality and Social Psychology*, 92(1): 42–55. <https://doi.org/10.1037/0022-3514.92.1.42>
- Manning, N. (2018). Sociology, Biology and Mechanisms in Urban Mental Health. *Social Theory & Health*. doi:10.1057/s41285-018-00085-7, 10.1057/s41285-018-00085-7.
- Marta, Y. (2001). Moderators of Stress in Salvadoran Refugees: the Role of Social and Personal Resource. *International Migration Review*, 35(3): 840-869.
- Nesse, R. (1998). Emotional Disorders in Evolutionary Perspective, *British Journal of Medical Psychology*, 71(4): 397-415.
- Oh, H. (2015). Social Defeat and Psychotic Experiences in the United States: Findings from the Collaborative Psychiatric Epidemiological Surveys, Submitted in partial

- fulfillment of the requirements for the Doctor of Philosophy, under the Executive Committee of the Graduate school of Arts and Sciences, Columbia University, 1-112.
- Oishi, N. (2002). Gender and Migration: A Integration Approach Center of Comparative Immigration Studies, University of California, San Diego, Working Paper. 49.
- Ramos Kariana, (2015). Latino Immigrant Students: Exploring The Relationship Between Migration Experience and Education Outcomes, A Dissertation Presented to the Department of Counseling Psychology and Human Services and the Graduate School of the University of Oregon in partial fulfillment of the requirements, for the degree of Doctor of Philosophy.
- Reininghaus, U., T. K. Craig, H. L. FisherG. , Hutchinson, P. Fearon, K. Morgan, & others (2010). Ethnic Identity, Perceptions of Disadvantage, and Psychosis: Findings from the AESOP Study, *Schizophrenia Research*,124(1): 43-48.
- Rohde, P. (2001). The Relevance of Hierarchies, Territories, Defeat for Depression in Humans: Hypotheses and Clinical Predictions. *Journal of Affective Disorders*, 65(3): 221-230.
- Schaffer, W. (1978). Stress, distress, & growth. USA: Responsible Action.
- Selten, J. P., & E. Cantor-Graae (2005). Social Defeat: Risk Factor for Schizophrenia? *The British Journal of Psychiatry*,187(2): 101-102.
- Selten, J. P., & E. Cantor-Graae (2007). Hypothesis: Social Defeat is a Risk Factor for Schizophrenia? *The British Journal of Psychiatry*,191(51): 9-12.
- Sharpley, M. S., G. Hutchinson, R.M. Murray, & K. McKenzie (2001). Understanding the Excess of Psychosis among the African—Caribbean Population in England Review of current hypotheses. *The British Journal of Psychiatry*,178(40): 60-68.
- Taylor p. j. (2010). The Role of Defeat and Entrapment in Suicide. A Thesis Submitted to the University of Manchester for the Degree of Doctor of Philosophy in the Faculty of Medical and Human Sciences.
- Taylor, P. J., A. M. Wood, P. Gooding, J. Johnson, & N. Tarrier (2009). Are Defeat and Entrapment Best Defined as a Single Construct? *Personality and Individual Differences*, 47(7): 795-797.
- Vega, W. A., W. M. Sribney, T. M. Miskimen, J. I. Escobar, & S. Aguilar-Gaxiola (2006). Putative Psychotic Symptoms in the Mexican American Population: Prevalence and Co-Occurrence with Psychiatric Disorders, *The Journal of Nervous and Mental Disease*, 194(7): 471-477.
- Whitley R. (2011). Social Defeat or Social Resistance? Reaction to Fear of Crime and Violence Among People with Severe Mental Illness Living in Urban 'Recovery Communities'. *Cult Med Psychiatry*, 35(4): 519-35. doi: 10.1007/s11013-011-9226-y. PMID: 21701942.



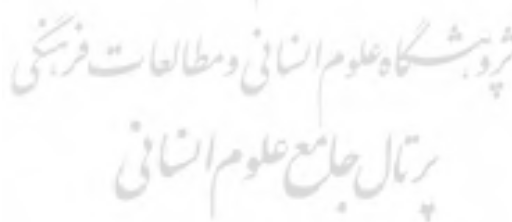
## Understanding the Phenomenon of Feeling of Failure and Its Consequences among Immigrants in Tehran

Sara Sharifi Yazdi\*, Seyed Ahma Firouz Abadi\*\*

### Abstract

Due to the complexity of studying the emotions and feelings of immigrants, the migration process and resulting emotions have been understudied. This is a qualitative study and the content analysis method has been used. Interviews with 65 participants continued until the conceptual saturation. Participants were selected from psychology clinics in 5 districts of Tehran using purposeful sampling. Participants were selected from first- and second-generation immigrants aged 25 to 45 years. The results showed that immigrants' failure experiences were associated with the consequences such as decreased social participation, feelings of discrimination and rejection, feelings of helplessness, stress, decreased sense of belonging, and social isolation. The exclusion and erosion of immigrants' social capital creates a sense of alienation, distancing, fear, and an inability to integrate socially. Finally, the results of this study showed that immigrants use strategies such as distancing, forced tolerance, re-migration to protect themselves from feeling defeated.

**Keywords:** migration, feeling of failure, lived experience, social exclusion, coping strategies.



---

\* Graduated in Sociology, Department of Development and Planning, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author), E-mail: afirouzabadi@ut.ac.ir

\*\* Associate Professor of Sociology, Department of Development and Planning, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran, E-mail: afirouzabadi@ut.ac.ir